

رساله وجودیه

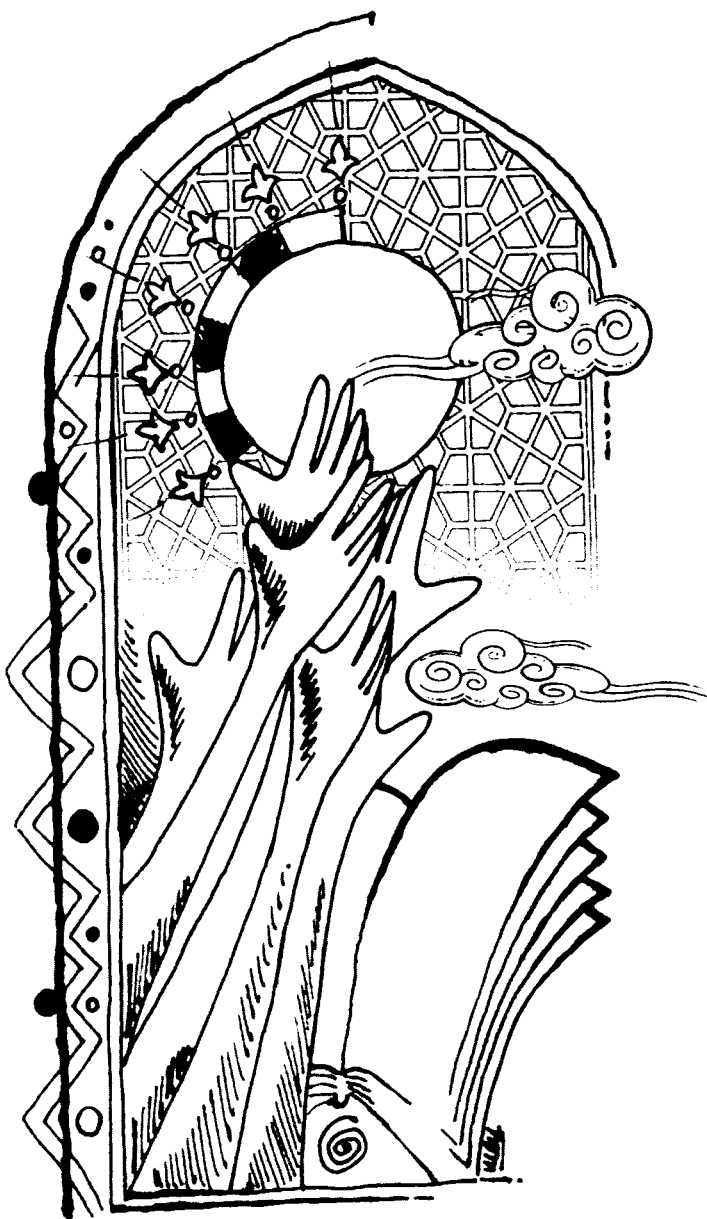
قطب العارفين ميرزا علي همدانی

[بیان حضراتِ خمسہ]

و بعد بدان ای عزیز که «وجود» نزد اهل کشف و شهود من حیث هوهو، یعنی مطلقاً (اعم از این که با تعقل آن، اعتبار قیدی نماید) آن را «هویت غیب مطلق» گویند و «حق» و «حقیقة الحقایق» نامند و از اسما، مسماً به اسم «الله» گردانند؛ پس الله علم ذات بذاته است و احدیت لازم این ذات که «قل هو الله احد»، و این وجود را ظهوراتی است که آن را بروزات است، گاه در کسوت قیود و گاه مجرد از قیود، و ظهور در کسوت قیود، گاه ایجابی باشد که «الله الصمد» و گاه سلبی که «لم یلد و لم یولد»، و گاه مجرد از قیود که «و لم یکن له کفواً احد»، چه نفی کفویت از برای این ذات، قیدی از قیود نمی شود، و چون این وجود را مجرد از صفات زایده بر ذاتش اعتبار کنی، آن را «حضرت احدیت» گویند و این حضرت را عالم «جبروت» خوانند که فوق ملکوت است و باز بدان که صفات حق، اگر متّصف به لطف و رحمت بود، آن را صفات جمالی خوانند و اگر متّصف به قهر و غضب بود، صفات جلالی، و اگر اسما و صفات را با جمیع مظاهر خلقیه و مجالی کونیه اعتبار کنی،

حمد بی غایت و ثنای بی نهایت، فاطر حکیم و قادر عظیمی را که آثار صبح و وجود، از شام ظلمت آباد عدم برآورد و به مقتضای وجد ذاتی به بتّ نفس رحمانی دم برآورد؛ بدیعی که از قدرت کامله خود، شکوفه نوع انسانی را از اکمام این شجره طیّبه پر برآورد؛ سمیعی که هویت ذات او به واسطه شمس صفات و نجوم اسما و سمات از قله قاف بشری سربرآورد؛ حکیمی که کمال حکمتش اعیان ثابته را موجودات عیانی گردانیده؛ کریمی که سوانح کرمش طائران همم اهل عرفان را به اوج فلک اسرار و معانی رسانیده، و منزّهی که سبحات انوار تنزیهش اجنحه طائران افهام و اوهام اولی الالباب را سوخته؛ مقدّسی که سطوات کمال تقدیش بصائر کزوبیان را از ملاحظه آثار جمالش بردوخته، و صلوات صلوات نامحدود و درود تحیات نامعدود بر مربّی شجره ایمان و آفتاب عالم عرفان سیّد الانبیا و سیّد الاصفیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و بر اهل بیت اطهار و اصحاب اخیار او که مکاشفان اسرار حقیقت و عارفان منازل طریقند.

به واسطه مشاهده حق اعیان ثابتة را، قبل از وجود خارجی، اسم «البصیر» پیدا شد، و به سبب اطلاع حق بر ملتسمات اعیان ثابتة به زبان استعداد که ما را به ظهور رساند [و قبول حق آن ملتسمات را «سمع» خوانند] اسم «السمیع» آشکار شد؛ پس اراده حق با این حال منظم گشت و متعلق به ایجاد اعیان ثابتة شد و «کاف» به «نون» پیوست تا به امر «کن» فیکون شد، و این حال را «کلام» گفتند و اسم «منکلم» در این حال به ظهور آمد، و چون این شش صفت مذکور مترتب بر صفت حیات است، اسم «الهی»، مقدم اسما آمد و آخر اسما متکلم آمد.



آن را «مقام فرق و کثرت» و «عالم ملک و شهادت» گویند و اگر مظاهر خلقیه و مجالی کونیه را در ذات حق مستهلک دانی، آن را «مقام جمع و وحدت» و «عالم غیب» خوانند. ای عزیز! بدان که نزد اهل کشف و شهود، وجود مطلق یکی بیش نیست و آن، وجود حق است - تعالی شأنه - و وجود جمیع موجودات به آن حضرت منتهی است، و موجودات کونیه، همگی مظاهر و مرائی وجود مطلقند، و این وجود را هر عالمی از عوالم مختلفه، ظهوری است در مظاهر خلقیه و مجالی کونیه؛ پس بدان که حضرات کلیه پنج است که آن را «حضرات خمس» گویند و هر حضرتی از آن حضرات را عالمی می نامند.

حضرت اول، «هویت غیب مطلق» است که آن را حق و حقیقه الحقایق خوانند و آن حضرت، اشاره پذیر نیست و در آن حضرت، راه نیست، و این مقدار، به نور کشف محقق شده است که در این عالم، حق تعالی از ذات خود به ذات خود تجلی فرموده، و آن تجلی از حضرت احدیت بوده، نه از امر مخارج یا فیض زاید بر ذات، و از آن تجلی بی در خود نفس رحمانی ظاهر کرد که آن هیولای کلیه و عالم ذات بذاته است که «لیس کمثله شیء» و هر چه هست در او است، و این طایفه، این معنا را «تعیین اول» گویند و جمیع اعیان ثابتة در این حضرت به صورت عقل هویدا شد که «اول ما خلق الله العقل» و جمله معلومات، صورت این عقل آمد.

[بیان تنزلات اربع باری - جل شأنه -]

در ظهور و تنزل اول، چون ذات باری را به این معلومات نسبت دهی، جمله، صفات این ذات باشد، و ذات متعالیه را چون با هر یکی از این صفات در نسبت اعتبار کنی، اسمی از اسمای حق ظاهر گردد:

[۱] پس ظهور اول، تنزل است از حضرت احدیت به «حضرت واحدیت» که حضرت دوم است و آن را «حضرت الوهیت» و عالم جبروت خوانند و این حضرت، مبدأ کثرت و حضرت اسما و صفات است و عالم عقل، و اول صفتی که در این حضرت به ظهور پیوست، «علم» بود؛ یعنی جمیع اعیان ثابتة در این حضرت حاضر شد به حضور علمی، و اسم «العلیم» ظاهر شد؛ پس اقتضای حضرت الاهی (جلت عظمته) ترجیح داد وجود اعیان ثابتة را بر عدم، و این صفت را «اراده» نامند و اسم «المرید» این جا معلوم گشت؛ پس علم (حق سبحانه) به استوا و استیلا قرین شد برای ایجاد اعیان ثابتة در حال عدم، و این صفت را «قدرت» گفتند و اسم «القدیر» هویدا شد، و

این اسمای سبعة را ائمه اسما خوانند که آن‌ها را نیز امامی است. بعضی آن امام را اسم‌الحی دانند و بعضی اسم‌العلیم. چون این اسما در هیچ حال از ذات حق سبحانه منفک نیستند، لهذا اسما ذاتشان شمردند، مگر متکلم که مقتضی اثنبیت است میانه مخاطب و مخاطب، و بر جمیع معانی شمول دارد، از امر و نهی، و وعد و وعید و اخبار و انشا، و غیر ذلک، و بعضی این را از اسما صفاتش شمردند؛ پس هر چند کثرت افزایش، تنزل افزایش، و در هر تنزلی فراخور آن به تعینی دیگر ظهور کند و خود را به خود نماید؛

[۲] پس، از حضرت واحدیت و الوهیت که عالم جبروت بود، تنزل فرمود به «حضرت لوح محفوظ»، و عالم امر عبارت از آن است، و عالم او را عالم ملکوت گویند، و این نفس ناطقه را چون نیک بنگری، همان عقل اول است که به اعتبار ادراک کلیات و تجردی که دارد، او را «عقل» خوانند، و به اعتبار ادراک جزئیات و تعلقی که به اجرام سماوی دارد، آن را «نفس» می‌گویند تا چنان شود که صورت آن کلیات عقلیه در هویت نفس منطبقه به صورت جزئیات ظهور کند، و جزئیات بدان کلیات محفوظ گردد و کلیات در عالم شهادت به جزئیات مضبوط ماند و نفوس جزئی منطبقه را چون مجرد از نفس ناطقه اعتبار کنی، آن را «عالم مثال» گویند که در آن عالم، هر موجودی از موجودات مجرد و غیر مجرد را مثالی هست که به حواس باطن، ادراک آن تواند کرد و کشف ارباب کشف در آن عالم است،

[۳] وجود حق را تنزلی دیگر است از عالم ملکوت به «عالم ملک» که آن ظهور هویت او است در مظاهر مختلفه، و ابتدائاً از عرش و کرسی و اجرام سماوی و اجرام عنصری و عالم شهادت؛ پس صور مرکبات است از معادن و نبات و حیوان که انتهای ملک است؛

[۴] پس وجود حق را - جلّت عظمته - تنزلی دیگر است از عالم ملک به «عالم انسان کامل»، و آن آخر مراتب تنزلات است، و از این واضح‌تر نمی‌شاید گفت و غیرت حق، کشف غطا را نمی‌گذارد و اکابر طریقت از این زیاده رخصت گرفتن نداده‌اند.

پس از این مقدمه، تو را روشن گشت که حضرات کلیه و عوالم اصلیه پنج است: اول: هویت غیب مطلق است که آن حضرت و عالم احدیت ذات بذاته و عالم اعیان ثابته است؛ دوم: حضرت و عالم جبروت؛ سوم: حضرت لوح محفوظ و نفس ناطقه کلیه و عالم امر و عالم ملکوت؛ چهارم:

حضرت عالم ملک؛ پنجم: عالم انسان کامل؛ پس تنزلات حق چهار است: یکی: عقل اول و مراتب آن که عقول مجرد باشد؛ دوم: نفس ناطقه کلیه و مراتب آن که نفوس جزئی است؛ سوم: عالم ملک، از اجرام سماوی بسیطه تا صور مرکبات و مراتب آن، از تمام معادن ذاتیه و مظاهر هویت حق - جلّ شأنه - تا آخر حیوانات؛ چهارم: صور انسانی که آخر تنزلات سبحانی است.

چون این مراتب دانستی، بدان که اهل توحید، این جمله را که گفته شد، همگی را مظاهر هویت حق و وجود ذاتیه می‌خوانند؛ اما در بعضی، ظهور اسما غالب است، و در بعضی، ظهور صفات، و در بعضی، ظهور ذات و بدین معانی واقف نگردد، مگر انسان کامل؛ چه انسان ناقص نزد عارف در مرتبه حیوانیت مانده؛ بلکه حیوان، اشرف از او است؛ کما قال الله سبحانه: «إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْإِنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»؛ چه حیوان و نبات و جماد تحت شیطان در نمی‌آید و انسان ناقص در می‌آید، و انسان کامل مظهر هویت ذاتیه است با جمیع اسما و صفات که مخبر از این حال، کریمه «و ما رمیت از رمیت و لکن الله رمی» می‌باشد، و کریمه «ان الذین ینبئونک انما ینبئون الله، یدالله فوق ایدیهم»، و کریمه «و ما تشاؤون الا ان یشاء الله» و حدیث شریف قدسی که «لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی احبّه، فاذا احبته کنت سمعه الذی یسمع به، و بصره الذی یرى به، و لسانه الذی ینطق به، و یدیه الذی یمسح بها؛ ان دعانی اجبته و ان سألنی اعطیته» و این جمله از آیات و احادیث دلیل است این طایفه را که همه از او است و بدو است؛ بلکه خود همه او است.

ای آن‌که حدوث و قدمت اوست همه

سرمایه شادی و غمت اوست همه

تو دیده نداری که به خود در نگری

بینی که ز سر تا قدمت اوست همه

